

٢ صورة المخطوط ٥

شرح مفصل في قول فيصل في البسطة

والسماع (فارسي)

مؤلف: الشيخ فاني في الله باقي بالله
الحافظ - المنتقى - حواج عبيد الله الملتاني
الچشتي القادر رحمة الله عليه

(١٣٥٥ هـ — ١٢١٩ هـ)

صفحات = ٣ < ١

اول اولی است زیرا که این طعن در زمان پیش ازین هم بود و محقق باین
 نیست و این مصنف اثره است باینکه این صفت در پیشان نفع است که طعن
 بر بزرگان دین میکنند و کمال ایشان بحسب سزا و طعن است نه بحسب شخصیت
 و کتب که می پرستند از امر بیعت به میران زمانه و میران راه خدا و
 کائنات سیر و سرشته بیعت بیعت است و خود را در پیکر یکی از اینان دانستن
 که بطور مشر و بیعت دارد و فرض با واجب است با سبب و در مطالبه
 آورده الحجاب است نه سنن الهی و تا بهیم و عمل تو را تا یا ایها الذین
 امنوا اتقوا الله و اتقوا الیه الوسیطه بر حد تحت التوفیق و الواجب و الذی یوز
 المیزان و یأخذ و حامد و اب است که بیعت و کائنات بر شد بر آن است
 بیعت از آن فرض و واجب و بعضی سزا و بعضی مستحب و بعضی مباح و بعضی
 مکروه و بعضی حرام چنانچه در نفس کتب مابین شده و با تفصیل بعضی از آنها
 و بعضی از آنهاست که در مفهوم نبوده است و اما بیعت به مستحلبین بعد از استیلا
 و حالتین کفر و کاشفین عورات و کائناتین شرع محمد صلی الله علیه و آله است

و بیعت بر اهل طلب دنیا نیز حرام است و بیعت به سبب کسب متوفین نیز حرام است
 و بیعت به صاحبان با وجود طمع دنیا و بر این نیز مکرر است و بیعت با اینان
 حتی اگر کارکنان دنیا و ساقه ایشان را کردن به از این بیعت مباح است اما
 مرفعه شرع محمد و سیران زمان به صحنه شریعت محکم است غیر آنکه در هم در امر سماع
 مطلقاً خواه در اوقات مخصوصه یا علی التعموم و بر امر و آلات نسبت به غیر بیعت
 یا غیر آن حتی که از کتب نظم منع میکردند چنانچه کتب و دوستان و متوفیان
 که از بیعت بر قول امام اعظم در امر بیعت میکنند که متقدمین منع آن کرده اند
 چنانچه در کتب فقهیه مذکور است و از آن جهت که نیز متوفیان و هم سماع
 در کتب کتب مذکور است که بر این سماع از سماع کبر و هم از سلطان
 سید عبد الله در حله متوفیان که دلائل کثیره الحاکمین و سماع فائز نیست
 ثم میت القلب و لا یکره ان له ارباباً و سماع لا یصلح اللامرکان فلیحیی و فقه
 میتا و من کان علی غیر هذه الحالة فاستشیر بالعموم و لا یورد او علی
 و هم در تفسیر قرآن و قرآن حضرت شاه کلیم الله جل جلاله فرمود که مراد از الحاکم

[illegible]

در قول نقا و من الناس من ينزلهو احد مشرك الا ظلم الله لا اهل البادوا
ابن عباس و ابن مسعود رضوا عنها فقيل ان الله اشهد فانها صفة للعب
مصحف الكمال مصحف ثلاث و عنة عليه السلام باسمه بغير رفع صوته بالفتح
الا نبت الله عليه سلطانين احدهما على هذه الملك و الاخر على هذه الملك
فلا يزال يضانه بارحلهما حتى يكون هو الذي يركب و في البحر المورج للضار
شهاب الدين الاول يودع في احد من بابي بحينة حرام لكن علماء الدنا
ابا جلال الصلي و ميثبه اشهد على كلام الشيخ رضي الله عنه و در تفسير علامي عليه
لهو الحديث کرده گفته اند اي باطن عاين و العيوم در زمانه نشانه روح
گفته اند چنانچه هر که از سماع غوث ميگردد او را طهارت ميگويند منقول
و الله التوفيق اي عزيز اين رساله است با حفظ از قرآن و احاديث كه اكل
جميع عليها است چه نقلهاست فقهيه و نقلهاست صوفيه چكي از اين كتاب در دست
است اجماع هم تابع اينهاست و عرض از اين نقل كردن است كه معلوم شد
مقرر با مجلس الاصل احكام الاصول الدينيه است نه انكراه اقتضا در مشركه

عقیده است و برده آن که از مرتبه عوالم بر آن شخص طاعت بر او لیا و احاطه
 علی و غالب باشد که سوار است از سبب نفس او غیر در دو عالم آن
 مقصود نمی کنند چنانچه علم که بر از قضا یا تدبیر یا محبت ملک یا تدبیر
 فقط بخواند و بدین بر آن طاعت کند که کفر آن علم که خواند ام و دیگر هیچ نیست
 یا بی فایده است تا آنکه ریش هارند و معتبر مردمانند پس آن شخص حجت
 در از زوال از جاه پس آن فردا پس آن شخص از تحصیل علوم صحیح و نوسان
 هر آنکه صاحب که زوال به خود بر از خدا که بر رسید تعلیم ملامت او کند
 و بار عینه بخور او است این آنوقت است که قدر رغبت زوال از جاه و دل
 او باشد و الله پس آن را بی حد باشد و از این معنی است رضا عینه که گفت که
 کامی از این ممکن است بعضی علم از سبب معصیت و کج انداز آن آیه را که مستند
 بنما تقصیر من انتم الله که با جسد و امتا لیس فیها فی الجسد راه نیافت
 و فایده دین و فاعله یعنی با وجه محراب و الف و بر این فاعله و بعد
 محض الله که همچنان در جماعت مسکن باشد و عینه توسل و لیا و معینه
 باین راه یافتند و معینه با وجه دلاله تعلیم و آثار و احاطه بر

مستور و عقیده ای عزیز بر سر است و این راه مانده بر راه و سبب اراده
 مردمان زیر آنکه اگر مد طالب از میر راه حصول نیست پس آن میر میر و
 دوست اگر چه آن شخص بر آنوقت و میر راه خدا را است و اگر طالب عقیده
 از حصول عینه و غلبه بر از نار و غیره بر عقیده است و اگر طالب معرفت الهی است
 پس میر راه خدا است یکی پس که از این تحصیل دنیا کند خواه آن میر مقصد
 اهل دنیا باشد یعنی جوهر است باشد اگر چه در ملک او جسد مانده چون مرد
 متوجه این بر از جسد دنیا کرده باشد و امیر آن و متوکلان و دنیا داران
 و علمای دین و اولیای دین و عاقلان و در که رتبه میگیرند و حیلها را
 حلال کرده و در راه کردن حلال و اگر مال ناموس کنند و بر از حق و انکار
 صفت و ترویج آن که بسته اند و همچنین اگر آن تصوف و صوفی و صوفی
 حلال بر از تحصیل دنیا پس سخته اند و بر از حلال و در حلال و در حلال
 اهل دنیا که بر از خدا است و همچنین فاعله و تدبیر که بر از انوار و تدبیر
 و کما حق تعالی فرستاد که از راه خود میرد دنیا اند و از خود اما بر طریق

بنی غار کرد و در ضمن آن گفت از دیر رسید که هیچ در میان خود دار
 گوشت از آن که یک که در در صورتی غلطی است و لغظی بر آن است
 بعد از اینست و نمی گویم که در این عالم هیچ آنکه در عالم دیگر
 بود و بجز این در چیز بگویم که مراد از شیء صاحب قیمت است و چون در
 محل میان ایشان در ذریه الوحد و اگر کسی از این عالم باشد که در آن
 هر دو چیز حاصل می شود در ملک او نیست و هم آنکه در آن است و در این
 نه وجه عینه که یک سه چوبین بر از خوردن و شامیدن و دیگر هیچ
 خشن و شستن و پوشیدن از این هر شیء معلوم شد که در عالم را بر دنیا
 که چون او بر سر که هیچ در ملک خود در این که در جهان از آن که بسیار
 که در گذشته باشد از دیر رسیده اند و هم از این هر شیء معلوم شد
 و اگر این که در آن باقی می ماند که در آن معلوم شد بلکه استیجاب آن شده بود
 و الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم این بر در از آن که در عرض
 بر هیچ که در این عالم نیست معلوم شد که صاحب غرض و نیکی چون چیز

بر از این عالم که خود فروخته اسل صلوات را باید که در زو قتی از گوشت
 و جد و عهد نام کند تا فریاد با بد خا که کشته و حشر را که کشته است
 بمقابل یک رسم نداده بلکه فرزند گفت و در و هم حاصل شد او را
 گوشت که یک رسم طعام الله است و یک رسم را شربت است و شرف
 و او را بدست خود خوب در آن تبر کرده داده و هم از این هر شیء
 معلوم شد که اصل حاشی را هر حد از ملک است باشد و در از آن در حاشی
 خود طرح نماید و باقی در تعین الکاتب و حساب حاشی صرف کند تا محاسب شود
 و اگر قدر زیاده باشد باید که قدر متین در راه ضایع کند و خا که از این
 دیگر معلوم شد و هم معلوم شد که هر که از صاحبان مال کند باید که مال او را
 ضایع کند و در از خود نیز در حق او مداراة کند و اگر حکم باشد در کار
 یا در با عضا کنند خا که دیگر احادیث صحیح اند اندر این سخن گوشت کنند
 بعد از این او را که بر دوات را چهارده ساله فرزند می بینیم و هم از این هر شیء
 آن مرد جهان در همیشه خوشی است این کلام حاصل شد و شربت که

[illegible][illegible]

اهل بیت من است که بکسی میرود و در دست ایشان نشاند و دیگر آیات غیر
 دال بر این معنی است که ایشان میرودند و بار راه حق و صیغه او
 که برین معنی است بار راه حق که در علم این باب هیچ کس ندیده اند و چون
 خانه ایشان را بنظر جادیت شریفه آنحضرت دال بر این است که
 چون آنحضرت میفرمود از ایشان میسرید که ای اباذر کدام
 از عوالمی ایان نمک تربت گفت خداوندی تا در کمال خود را اعلام
 آنحضرت میفرمود که گفت بواللّٰه ای یاکدیر دوست کردن در راه خدا
 موجب در راه خدا و بعضی در راه خدا ترند این صریح است که در مسکوة
 است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزید فی ما دونه
 اثنی عشر الا نافع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یزید فی ما دونه
 الا النقص فی الله رده الیه فی شرف اللّٰه و دیگر آنحضرت میفرمود
 که کعبه زیارت کرده و یکم و یکم را در دست او در قرینه و غیره
 پس چون که در راه آنحضرت فرستادند تا به ایشان شرف برسان
 فرستادند بیا که آن فرستادند که آن مرد را بی اراده در دست
 اراده

اراده آنحضرت میفرمود که برادر دینی من است درین قرینه که در
 آیات است هر چه را در نعمت که بر برادران نیست را گفتند
 بجز آنکه خداوند در راه خدا دوست میدارد گفت آن فرستادند
 که من میفرمود خداوندی تا آنکه متوجه شدی که ترا دوست داشت
 چنانکه تو را دوست داشته اند در راه خدا ترا دوست داشته اند
 که در هیچ مسلمانی از او هر چه را در حق او نیست که گفت من میفرمود
 آن را در راه خدا که فرموده بود که در راه خدا دوست میدارد
 ای علی قال این تربت قال ایدایا بی بی خدایا قال ای یاکدیر
 خدایا تربت قال لا غیر از این چه بی بی خدایا قال فانی رسول الله صلی الله علیه و آله
 قد احبک کما احبته فیهم و در مسکوة است عن ابن عباس قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله یقول قال الله تعالی و حبیبی المحمّدی تان و
 المحمّدی من فی و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی
 و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی و لا تسر او من فی

النبيون وآله و در حدیثی بزرگ است که رسول خدا از اخصای خود
فرمود که دوست نمیدارد هیچ منزه دیگری نهد را بر این اخصای که من
بر او گردانیده است و خدا را از او و این ترجمه این حدیث است که مشکوٰۃ
عن ابی امامه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا اخصي عبد الله
اذا اذنت بصل واه احدكم در مسکوٰۃ است غیری از منزهة قال قال
الله صلى الله عليه وسلم ان الله عسى ان يجعله اخصي واه احدكم في الشرق واه
في المغرب اللهم اني اياك اقوم القربة تقول هذا الذي كنت تحب في رواة
في ثوب الامان و هم در حدیثی از آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده
چون دوست دارد یکی را در دیگر مرد و از حدیثی را پس هر دو که دوست
اورا ترجمه این حدیث است که در مشکوٰۃ است من المقدم بن بکر
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا احب الرجل اياه فليخبره انه يحبهم
مشکوٰۃ است عن زید بن ابي امامه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احب
الرجل رجلا فليقل له عنى هم و هم ابيه و هم هوانه و اصل

[illegible]

خدمت غفنه و چنانچه نموده و نموده و نموده و نموده و نموده
 منش این که هر که از دانه طبع و کثافت عقل این را از راه
 خداوند استعلامات ظهور و اظهار آن را داده علامه است اول
 اگر کسی نشیند یا بای سر یا بای دیگر نمیدانند نشینند و در طول
 آید کنند دوم در رفتن میخوامند دست بر خاکی نهاده و بگویند
 سوم خوانند که مردم پیش از آن نهاده شوند چهارم از تنها در
 در راه ملک دارند بگویند خوانند که در عقب ایشان باشد و بگویند
 امامت فراموشه تا آنکه منتهی حلقه کول الوصله و در پیش من حق است
 و در پیش من حق است و این سید طاهر با کول الله شعی برین یک قال
 انی سمعت خلیف علیکم علیه السلام یقول ان فی خلقی شیء یختم الله به
 الکرم من اولی الامر و اولی الامر و اولی الامر و اولی الامر
 و نفس خود را از تمامه ایشان میروم کنند ششم اگر از جهل مسلمانان
 در جهل ایشان و نزد ایشان میگویند و خوانند که مردمان در پیش او

و این است
 و این است

نشینند

نشینند چون ارباب طاعت میگویند که از جهل است و نموده و نموده
 و معلولان و ارباب طاعت دور نمایند و از رویه اهل بلا تفر کنند
 هشتم اگر از مسافرت کار باز خانه که از آن جابجاء نموده کنند و از
 اگر کسی بر سر میخوابد و بگوید که کان کولی الله و کان کولی الله
 و این و بعد از این بیت و کتب است و در حفظ و تعلیم و در حفظ
 و این و بعد از این بیت و کتب است و در حفظ و تعلیم و در حفظ
 چون گوشت و سبزی و غیره استخفاف کنند و مردم که گوشت و سبزی
 نفسی بر این نهاده و در درگاه بایسته بگویند و در درگاه بایسته
 اگر ایام این اندر بگذرانند و نموده و نموده و نموده و نموده
 که ایام این اندر بگذرانند و نموده و نموده و نموده و نموده
 بخورند و با مردمان در پیش و نموده و نموده و نموده و نموده
 این آنکه است که در قرآن است یا ایها الذین آمنوا انکم فی الامصار و الاقطار
 یا کلمه و اموال الناس و غیره و این است که نازل است و این است

و این است
 و این است

وزاد و بود و نه گفته شد که مفهوم مشهور تا معلوم شود که
 را فاده از این آیه است که الحال ایشان بنده که بنده و محبوس است
 عمل کنند پس انداختن این میر در شب راه می نیز در شب
 در دام آیه میفته چنانچه در ذریعة الملک نوشته است که در کار
 خود را برادر تو خود از برادر برادران را در محبت حبس و سبیل
 الله بر فاست بر صاحب است آید هر اسامی های النخاعون
 ظاهرا و با حق متوجه نه بیند و عقا و احاطه منور بر حقیقه
 هر طایفه و فایده نشین و ازین سبب الکابرین گفته اند که فایده
 که با یکدیگر محبت نه در اول احق که عکس مقصود را مقصود و مقصود
 و مقصود اند و درم بدختر حکیم سوم فایده مضرب چهارم بسته
 پنجم خصلت خلد و خصلت شش صبر بر مرضی الله منقول است که فرمود
 تعالیه الا حق ترمان الله و تعالیه ان نور بر الله منوره که
 النظر الى الله حق خطبه پس گفته که تعالیه ظاهر و باطن و حضرت

در شبستان و از طایفه است یافته باشد و از دنیا و حظ و نفس
 در خرفات آن و فرخنده و غل و غش و کینه و اهل دنیا هر سبزه
 به آنکه از زمانه کثرت اعراض کند و نه آنکه که لذت امان و طایفه نیاند
 باشد که قال کول الله و الله لم فرقة غنیة فی الصلوة و قال الله ان الصلوة
 منی غیر العین و الحکماء و الاصل قال الله و لا تقربوا الصلوة و انتم کما
 بر یکدیگر کسیر لذت تن باهله و اگر نه ترا نه لذت است که در ملک است
 پس که از دنیا و حظ و نفس و فرخات آن نه بر سبزه و باز نه کمال از طایفه
 لذت باید و در ذریعة الملک نوشته است که کلامی که حاصل است آنست که اکثر صفات
 رذیه و اخلاق ضعیفه فروع کبر و عجب است و این هر دو صفات از صفات کمال
 و از الله آن هر کس که فاضل است و از عونه عیون نفس فزله و فرخ و اوقات آن و
 معرفت حضرت روحیه و عطف کبر باری او لذت نه بیش که تو افع و کمال
 و صغیر و خوف و خشیه و حلم و جوارحه و رافقه متصف که در دلالت از طایفه
 در میان میگوید به حسب چنانکه ای ال کوست عرض بدو با شکل و بی شکل
 را در لذت از سبزه است چنانکه از اصل که در نفس است که طایفه محو و دردم

تو ای که از این و بعضی است حال به رحمت الهی متصف شو و شکر حق تعالی
را با طریقت و در کمال شوق حضرت سید محمد باقر علیه السلام را در کمال
و خیرة المومنین که نشانی است از کمال بندگی است که بعبادت خود که نصیب
است بنیاد کرد و در برابر آنکه با عیبها را نداند و در عین حق را از آن
تواند که این چنین که در عصر آنکه گشته و بیشتر خلق بسبب حق تعالی
و عیب دیگران عارف از آنکه عقلت آدم شهادت و غرض از آنست دیدن
خلق را پوشیده است و موافق با اوقات حق در هر سر جمعی است و عیبها را
نهاده خلق را کاشته و طلالان که بخدمت صدق قطع عفت حق
می کنند و بجهت آنکه از کمال راز خجالت دارند و در آنکه بکسر و
مقاومت آنکه بعضی آنکه که وجود شیخ کارنامه را آینه روزگار و ساری
و از هر منظر حق تعالی شایسته این را منع کند از آن جهت که بکشد و این
تقریر شیخ را است که با طلام شریقه عالم را بآباد طریقه عارفان
حقیقه دانست و در وجه این شیخ در این روزگار غریب و کم یافت است
از این سبب طلالان در بر زمین عقلت و جهان که سرشته اند و مملکت
عالم غریب و کم یافت است و در وجه این شیخ

بعضی از عیبها را
نهاده خلق را
کاشته و طلالان
که بخدمت صدق
قطع عفت حق

و از بعضی مردم با من و جمیع که از اذن او وجود مفتد عارفان گشته
و دوست نصیر شریفین شوق نامحسوس گشته و او را بفرستد که
از نزد ما ملاطفتی که در احوال احوال است می کند و از آن
اوصاف می آید آگاه کرد آنکه چنانچه عمر حضرت الهیه پیوسته از حضرت
و البور و غیره از عیوب صیحات خود بر سبب و کفایت رحم الهی و آینه
پیوسته امر و زوایا اشیا را با هم پرستان شیره روزگار برین است و سخن
که نزد آنست که ما را بعبودیت با عینا کرده و خواهد که از اذن او
آن نصیحت با برآورد و او بجهت عفت ایمان است لایزال عدم نیست
ای عزیز را بدست که چنانچه در هر صفت که طلالان آن صفت می آید
بسیار که درین عالم را با بدی گرفت که بجهت صفت را در کمال
استحسانه که هر صفت به یکو گشته این صفت پس از آن حضرت شیخ
صالحه حضرت الهیه فرمود که علم گرفته اند و این را اولیای الهیه از دست
و اگر سقیه کنند امر مسنون است مراد از این صفت در لفظ بیعت پیوسته
سواکان با لایزال که از احوال اولاد است و در هر صفت است

۱

[illegible]

05

100

۱۰۰

مجلس
مجلس
مجلس

و پستادی میسر شد و مردین اگر بر مقتدرین مقرر کنند مفایقه باشد
 چه بهر راه میروند که بشرع است و اگر از اضطرار بقدرت هم مرجع مال
 آنها یکی است بزرگ فرموده طریقی از شرعی گنجا آید که حضرت مولانا
 علی ادب محمد از لطف رب چه صاحب کبار را رضای خداوند
 کرده اند و از یکدیگر گرفته اند و در مطالب انصاف که یکی از کتب فقہ معتبره
 در یکی منها گفته منها قوله لعل فی کفر للمعصی ان یضد الماد و التفتین
 التفت و ما و به علی بدیه الجواب چونکه ان انا حنیفه کان معمر و فی
 بن عبیدل کان عنه صغیر است و در کشف الحجب است که از عادت شیخ
 چنین است که چون مرید یکی ترک تلقین را بدین بیان کند مرید را سال
 اند بر سر منرا و بکنند که حکم آن معتر فایم نماید فیما والا کوئید که طریقه
 مریدان تلقین میکنند یک سال از خدمت خلق و در یک سال از خدمت حق و دیگر
 سال بر اعاده دل و چه وضعت خلق آگاه تواند کرد که خدا را در در
 خدا و ان میروند و چه خلق را اندر در طریقه خدا و ان یعنی بی غیر را بهتر از
 خود و اندر خدمت محله بر عهد واجب دارد چنانکه خدمتی میکنند و خود را

این کتاب
 در کتب معتبره
 است

چگونه که در کتب
 در ادب معتبره
 فی التفتین و کفر
 ان المعصی ان یضد
 الماد و التفتین
 التفت و ما و به
 علی بدیه الجواب
 چونکه ان انا
 حنیفه کان معمر
 و فی بن عبیدل
 کان عنه صغیر
 است و در کشف
 الحجب است که
 از عادت شیخ
 چنین است که
 چون مرید یکی
 ترک تلقین را
 بدین بیان کند
 مرید را سال
 اند بر سر منرا
 و بکنند که حکم
 آن معتر فایم
 نماید فیما والا
 کوئید که طریقه
 مریدان تلقین
 میکنند یک سال
 از خدمت خلق
 و در یک سال
 از خدمت حق
 و دیگر سال
 بر اعاده دل
 و چه وضعت
 خلق آگاه
 تواند کرد که
 خدا را در در
 خدا و ان
 میروند و چه
 خلق را اندر
 در طریقه خدا
 و ان یعنی
 بی غیر را
 بهتر از خود
 و اندر خدمت
 محله بر عهد
 واجب دارد
 چنانکه خدمتی
 میکنند و خود را

اندازان خدمت بر خیزد و ان خود نصرت بند و ان خراپ ظاهر و غیبی
 بود از آفات نامنه اندر زمانه یکی است و خدمت حق و عباد آگاه
 کرد که همه خطای خود از دنیا و عقبه منقطع کند و مطلق مرقی شیخ را
 بر پیش کشد از اندر اندر تا که در اندر از چیز بر سر است خدا را بر سر است
 و در اعاده دل آگاه تواند کرد که پیش کشد شده باشد و معلوم از دلش بر خانه
 اندر حضرت انسانی را از اموال غنله نگاه میدارد چون ان سر را اندر مرید
 حاصل شده پوشیدن و نه بختی چون تکیه او را بر سر است اما ان پوشش شده با
 که مستقیم الحال باشد که از جمله شیخ و از طریق که نشسته باشد و در حق او است
 و در شیخ حال نشسته و قهر حلال و لطف حلال دیده و باید که بشرف باشد و حال
 بالی به خود که در اندر نهایی یکی خواهد بود از احسان باشد و ان
 یا از ان گمان کرد اند که در در این طریقه ما خواهد گشت بگوید یا اندر ان
 و اگر آئینت در اعاده فرمای و اگر بگوید در امر در یک و در دیگر گفته اند که
 چند ان گمان باید اندر حقیقه و طریقه که چون اندر یکانه کرد و در شیخ
 کرد و چون عابد اندر عابد پوشد از اندر کرد و در شیخ که در شیخ خود

این کتاب
 در کتب معتبره
 است

این کتاب
 در کتب معتبره
 است

این کتاب
 در کتب معتبره
 است

میفرستم از رویار آرزو جان مرقود از دستم دیدم که هرگز نمیگذشت
 بودند و در اینها مرقود پیش کرده تا آن مرد بدگر حیران را نکند
 شیخ به ان اتفاق که در خوانه اولک الذین شتهوا الفلک باهم فایت
 تجارتهم و ما كانوا یهدون کفتم ایضا شیخ این که چه در حق جبرین بنده
 و هر خلافی ضعیف شده گفت سیران ایشان را هر صحرایی که در آمده است
 و این را هر صحرایی که در آمده است و هر صحرایی که در آمده است و دعوتی از هر
 به بردن لبه و از زمان اخذ ام دین نیز حاضر است است اگر آن زن از
 بد را با طوطی یا از برادر خود که از کبر او دین باشد گرفته است از کبر شخص که
 از کبر او و عظمای دین شده گفته است چنانکه در صحابه و تابعین این امر بسیار
 جاری گردید و بعد از آن هم بوقوع آمده اما مادر کالدوم خبر زمان را
 عقاید دین غالب است چنانکه در احادیث و در حدیث فخریه رسیده اما بعد
 با بنیاد است نباشد چه در زمان آنحضرت و بعد از آن حضرت این رسم بود
 چه آنحضرت فرموده است که از آن قوم که مالک امران زن باشد
 ترجمه آن حدیث است که در صحیح بخاری است عن ابی هریره عن رسول الله قال

من فرستم از رویار آرزو جان مرقود از دستم دیدم که هرگز نمیگذشت
 بودند و در اینها مرقود پیش کرده تا آن مرد بدگر حیران را نکند
 شیخ به ان اتفاق که در خوانه اولک الذین شتهوا الفلک باهم فایت
 تجارتهم و ما كانوا یهدون کفتم ایضا شیخ این که چه در حق جبرین بنده
 و هر خلافی ضعیف شده گفت سیران ایشان را هر صحرایی که در آمده است
 و این را هر صحرایی که در آمده است و هر صحرایی که در آمده است و دعوتی از هر
 به بردن لبه و از زمان اخذ ام دین نیز حاضر است است اگر آن زن از
 بد را با طوطی یا از برادر خود که از کبر او دین باشد گرفته است از کبر شخص که
 از کبر او و عظمای دین شده گفته است چنانکه در صحابه و تابعین این امر بسیار
 جاری گردید و بعد از آن هم بوقوع آمده اما مادر کالدوم خبر زمان را
 عقاید دین غالب است چنانکه در احادیث و در حدیث فخریه رسیده اما بعد
 با بنیاد است نباشد چه در زمان آنحضرت و بعد از آن حضرت این رسم بود
 چه آنحضرت فرموده است که از آن قوم که مالک امران زن باشد
 ترجمه آن حدیث است که در صحیح بخاری است عن ابی هریره عن رسول الله قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یصلح قوم تعلّمهم المرأة باید داشت که در
 مجلس بود و آنحضرت علیه السلام که از آن حضرت پس از آن
 پس از آن بادت از امارت باشد و مجلس موده آنحضرت که فرمود که
 که فراموش شده دنیا بر شما ضایع فراموش شدن آن که پیش از شما بودند پس ملاقات
 مکمل شما با من همچو پیشینان ^{اول} حدیث شریف است که الحلقه بعد از شستن
 ثم بعد ما ملک المرأة و دوم ترجمه بعضی از حدیث است که در جمیع کتب معتبره
 بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاکم انکم فوالله ما البقر
 علیکم و لکن انتم علیکم ان تسبوا النساء علیکم کما یسبون الذین کان قبلکم فاستنوا
 کما تفسون و تمسکوا بالکلمة و نظام امر دین فلیا آنرا پس دانایان آن
 بعضی تا که امر دنیا که مبدأ فساد است گفته بامر معویز قیام و زنده اند و کشف
 الحجب است که امام اعظم نقاشان را ثابت الکوفی از آن حضرت است و بعد از آن
 درست نموده است و اندر احوال آن طریقه تا در عظیم است و اندر است
 حال قصه آنکه کرد و در حلقه است که در حلقه است از میان خلق میران
 شده که دل از رانسته و طاهر خلق با کبره گردانیده بودند و بعد از آن

من فرستم از رویار آرزو جان مرقود از دستم دیدم که هرگز نمیگذشت
 بودند و در اینها مرقود پیش کرده تا آن مرد بدگر حیران را نکند
 شیخ به ان اتفاق که در خوانه اولک الذین شتهوا الفلک باهم فایت
 تجارتهم و ما كانوا یهدون کفتم ایضا شیخ این که چه در حق جبرین بنده
 و هر خلافی ضعیف شده گفت سیران ایشان را هر صحرایی که در آمده است
 و این را هر صحرایی که در آمده است و هر صحرایی که در آمده است و دعوتی از هر
 به بردن لبه و از زمان اخذ ام دین نیز حاضر است است اگر آن زن از
 بد را با طوطی یا از برادر خود که از کبر او دین باشد گرفته است از کبر شخص که
 از کبر او و عظمای دین شده گفته است چنانکه در صحابه و تابعین این امر بسیار
 جاری گردید و بعد از آن هم بوقوع آمده اما مادر کالدوم خبر زمان را
 عقاید دین غالب است چنانکه در احادیث و در حدیث فخریه رسیده اما بعد
 با بنیاد است نباشد چه در زمان آنحضرت و بعد از آن حضرت این رسم بود
 چه آنحضرت فرموده است که از آن قوم که مالک امران زن باشد
 ترجمه آن حدیث است که در صحیح بخاری است عن ابی هریره عن رسول الله قال

١٠٠

1992

۵۰

五

20

1

باشند و هم در خیرة اللوکست که دارند نشسته شقی محراب الطلوع و کوفت مرا
 بنده شقی کوفت ای خلیفه و کوفت حق تعالی را شکر است که اگر از این خیر
 تر از این آن باشد و تر از این هم خیر داد تا بدان سه خیر خلق را از دوزخ
 در این مال شمشیر و تازیانه باید که مال شمشیر و تازیانه کفایت نماید
 از این هم شهادت میکنند و طایمان را شمشیر و تازیانه کفایت نماید
 کتی اگر چه این در هم تو کجاست یعنی در هم خلق را کجاست و اگر کجاست
 باشد تو پیش از همه در دوزخ خواهی رفت و در این تو هم در دوزخ خواهی رفت
 است که شهادت نماید است که باریت و حکمت علمای دین را غلبه شهادت
 این قوم درین روزگار کم یافت و نیز از ظاهر دین و بار اگر کسی از این
 اتفاق افتد بدین ارباب و این باشد و نصیحت این قوم را عادت و عادت
 خود دارند و از حجت جلال و کمال سیرت و مافوق مصالح خود که درین
 زمانه خود را بصورت علمای دین بی خلق نمی نمایند و هر یک از این علمای
 دنیا و عاوشا میکنند از این که اعتراض نماید که اگر این و این
 کننده دین اند اگر چه صورت عادت بیخ دارند و هم در خیرة اللوکست

این کلام
 در این کلام

تو که گفتی
 در این کلام

در این کلام
 در این کلام

در این کلام
 در این کلام

در این کلام
 در این کلام

که کمال

که کمال علیه السلام فرمود که ای کمال دینی است المودت قید من المودت مایه کمال الدین
 اللدغیا و در هر یک است که سلمان علیه السلام چون از غنچه بر خاست مسجد
 و در آن سه و نظر آورد که هر یک از این غنچه بود و در پیش او دینی و ششیت
 و کوفتی که کسی با مسکن نشسته و هم در خیرة اللوکست که چون یوسف علیه
 در هر یک است این غنچه مر در ضعیف و تر از تر شد از این حال از کمال
 کردند هیچ گفت و در هر یک از این غنچه که اگر این غنچه از غنچه دینی
 است طهارت معالج استوار از کوفت علیه السلام در غنچه است که کوفت کوفت
 سال است که در مابین این غنچه مر در تر شد که او را نام جوین بستم و در کمال
 را از غنچه سخنان حق با کمال و غنچه که سلمان علیه السلام در کمال مطهر
 ملک خود در دوزخ است و هم در دوزخ نشسته ز غنچه دینی و چون شد از غنچه
 ز غنچه دار و این دوزخ که بیدار و کمال در کمال و کمال در کمال
 تا مسکن دینی با او با آن دین و غنچه که در دوزخ است و غنچه که کمال علیه
 دوزخ و غنچه که در کمال علیه السلام را بر یک این غنچه دینی و کمال فرمود
 که اگر در دوزخ کمال علیه السلام را بر یک این غنچه دینی و کمال فرمود

در این کلام
 در این کلام

در این کلام
 در این کلام

در این کلام
 در این کلام

که چنین کردی عاتج العالم ابراهیم و از در روانه می کردند آنحضرت را صاحب
و در اکثر جانبا و هم در کشف الحقیقه که سلطان ابراهیم در مدینه
علیه السلام و سایر از قدماست که یافته و امام ابوحنیفه رضی الله عنه

[illegible]

بجز از آن خفیه خورده و آنکه مشهور اند نسبت به مشهور اند از آنکه مشهور اند
در آنکه مشهور اند و آنکه مشهور اند و آنکه مشهور اند و آنکه مشهور اند

الکون فیه کما یصیر ایچا مایه که منظر انصاف است گفته که چون حال
سعد و غم را با کمال نبوتی این است که یکدیگر در آن انصاف متردد

نوشته عامه شنبه اورا رتی باز میدارد و امروز هوای تهران سرد است

منج نام کثرت اسباب تجر مسابغة میکنند و حاصل عالم صورتی غیر

و هو اخو شمس الدين و نور الدين نام نهندي بن نر و ارب بصيرت سلوک

و این از طایفه در شیاطین است نه در باب حق و کتب که الحال
یعنی در حق و علم ظاهرش ممکنه و خود را امام اعظم خطاب میکنند
از علم امام اعظم ندانسته اند که این شیعه در روز دوازدهم و روز

و سب و کج و غیره و از این معلوم است که این محروم اند و در خفا ملکوت که
طلعه بر عسله در باغ نماز کند و در دوازده مرتبه ترش و شکر در تعداد

رحمت ائمه الهی علیهم السلام که در وقت آنکه بستان آتش می کشیدند
آن گاه بستان را با حضرت علی علیه السلام بر داشتند و برادر دهرم نمودند و هر مسالکی

تقدیر در هم در خود که حضرت مرتضی علیه السلام چون وقت نماز را می
مضطر گشته و در نماز مشغول گشته گفتند ای مرتضی علیه السلام چه رسیده است که گفت

وقت المانعی در آمد که همان روز من طاعت آن تقدیر شد و هم در آن روز
که آنسختانک رضا را میبرد آنکه کرد که رسول صلا را بپوشید و فرمود که خبر روزه

[illegible]

نمودند در دهر پیش از این بر معنای اول از راه لغوی و فلسفی که بعد از آن به معنی دوم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که گفت اگر اهل علم کا مده باشند علم را در میسر نهند به آن را نزد اهل آن
 البته سر داری گشتند به آن علم اهل زمانه خود را و لیکن ایشان هم خود
 آن را بر اهل دنیا که بر سنده بآن از دنیا بی انسان پس علم را در میان خود
 گشتند بر ایشان شنیدم مزین می شمارا صلا الله علیه که می گفت کسی که میگوید
 قصه را یک قصه بر اثر قصه آخرت که میگوید او را ضلالتی نخواهد بود
 او را که متفرق شوند او را غم از احوال دنیا برداشته نینکند ضلالتی نخواهد
 بود که در کدام وادی دنیا بماند و ترجیح این هر دو نیست که در مشکو است عن عبد
 بن حمزه قال لولاهل العلم صانوا العلم و صفوه عند اهل ملک و اهل اهل زمانه
 و لکنهم نه لوله الله الدنیا لکن لولاهل زمانه فهم انوار علیهم سمعت بنی کیم
 صلا الله علیه یقول فی صمد الهیوم یوما و اجد اهل لآخرته که اندام دنیا
 و فی شقیته به الهیوم احوال الدنیا لیسال الله ای او دینها ملک و راه
 این ماضی در در السبقی به شب الدنیا عن اهل علم قول فی صمد الهیوم الی آخر
 داری می است که گفتند صلا الله علیه فرموده و ذکر کرد جزیر را از خلق علم
 پس ازین بسیده میگوید که گفتیم یا رسول الله چگونه رده علم و قال انما

مخبر انتم و ان راوی خاتم بسیران خود را و بسیران ما بسیران خود را و بسیران
 پس گفتند فرمود میگوید که مادر تو را ای زباید درستی که من میباشم ترا
 و بعد در مینه آید پس در دهان خود را و بعد در دهان خود را و بعد در دهان خود را
 و بعد از آنکه در توره و انجیل است ترجمه این هر دو نیست که در مشکو است
 زید بن بسیده قال ذکر البیضا الله صلا الله علیه شفا قال انک الله او ان الله
 قلت یا رسول الله کیف یسب العلم و یخشیه نور القرآن و تفرده انما را و تفرده
 انما را انما را هم المایوم القیمه قال قلک الکما یا یا المکتب لدارک افقه
 و بعد از آنکه در توره و انجیل است ترجمه این هر دو نیست که در مشکو است
 و از اسماء بن زید است از رسول صلا الله علیه که آورده خود در رادر و
 قیامت پس انداخته خود در دنیا پس بیرون آمد و در شکم او پس میگوید
 در راجون میگوید در دنیا پس بیرون آمد و در شکم او پس میگوید که گفتیم
 چیست مژ را آیا میگوید در دنیا ما را معروف و منع از مکر پس میگوید که گفتیم

۱
 این لفظ
 آحاد
 است

نمود بسبب غایب یا نفعی کسی را بدان است نه بسبب کسی که آن صریح
 حرام بود که حکم حرام بر آن نمی گذرد و چون استادن اختلاف را و او را برادر
 حکامات زمان یا برادر که از این جهت نظار و امان و خلوات اینها
 که آن مطلقه و قیوم معصیت است نه تخصیص مطلقه و قیوم معصیت است و دفع
 احت است بر معصیت و ایه و معصیت منظره و هم در خبره است که معصیت
 بر نوع است نوع اول است با تمثال بر آن چون است بر عوام
 و خواص بر خواص نوع دوم است بر اعیان بر آن چون است سلطان بر عباد
 بر و والد بر فرزند و زوج بر زوجه و بر سر بر سر و این است با تمثال و معصیت
 و احکام آن در مراتب خمس جاریست و احکام آن در مراتب خمس جاریست
 است نوع سوم است بر اولی بر اعیان چون است با عباد و عباد سلطان و
 بر سر و فرزند بر پدر و زوجه بر زوج و بر سر بر سر و این نوع است بر
 سبب و پنجم ساقط است در مرتبه اول و دوم واجب بود و در مرتبه چهارم
 اختلاف است چه فرزند صاحب را بر پدر و خانگی در مرتبه اول و دوم که قوی
 و عظم است چه با واجب است و در مرتبه سوم که نهید است و در مرتبه

در مرتبه

و در مرتبه پنجم که غریب است حرام بود و در مرتبه چهارم که ماکثر است نفی است
 چون شکستن میز امیر و بختی و خمر و کشیدن و بر سرش از آن بد و درودن و
 عصب و در کردن و کزاندن آن و ستردن صورت و از روی او از عصب و
 ادائی فی سبب و قیوم و امان آن که پدر سبب آن نهاد و منال و امان
 اختلاف است واضح است که فرزند را و امان آن است بر حصه است
 بلکه برادر واجب است چه پدر فرزند در به اشتراک است با طاعه است
 و تمام خمس بر سبب محبت با طاعه حرام که در سر و امان او است کشنده است
 معصیت است و آنرا در حصه اعتبار نیست اما است بر زنده بر ایتفاقی است
 و مباشره ضرب حرام است زیرا که در حقوق و الدین تخصیص است و اخبار از آن
 که آن ماکثر است نه سبب عموم حکم میکرد و در مورد سبب بر آنند که جلد و این
 که پدر خود را قتل کند در حد و قصاص اگر چه کافر بود پس چون اید از سبب
 فرزند برادر یا بنویسد که آن حق جایزه سالقه است جایزه نیست منع جواز اطلاق
 عقوبتی که مانع جایزه موقوف است و مستحق بطریق اولی و حکم زوج و عصبه را

در این کتب که در اول الذکر است حکم است که در وقت باطل است
 تر از هر چیزی است چه در آن افعال خلق در وقت باطل و باطل و غیره
 تلف و عطف و نصیحتی نکند که در آن وقت که از نظر است
 در اول باب ذکر کرده شد بر هیچ عاقلی نیست مانند که باطن است
 که اگر این مکرر در آنجا که در حدیث نبوی ذکر کرده شد و در هر یک از اینها
 جزو قدره چهار حالت است اول حبس دوم اسطی و سوم استیجاب چهارم
 در حالت اول که قدره مطلق است و آن است که بتوکل و اندک باقی باشد
 تفسیر مکرر خواهد بود بر این سبب که هر زمان از غرض و از نفس و از خواسته
 اینجا است به اجابت و بالاتفاق علما حالت دوم اگر در اندک است
 نخواهد بود و در این سبب مغفرت خواهد بود و این حالت تقوی و حبس است
 حالت سوم اگر در اندک است به سبب نبی خواهد بود و این نیز خوف ضرر نمودن
 است به هر چه در آن است و این جهت است که در حدیث است و در وقت چون علم
 و در وقت و در آن که در آن است و در وقت مکرر در هر یک از اینها

در این کتب
 احادیث
 است

تفسیر

در این کتب

در این کتب

در این کتب

تقریباً تفسیر هر یک از اینها است باید که از اول الی آخر از اینها که در وقت
 هر وقت که در وقت است و در حال نصیحتی و در وقت که در وقت است
 دیگر در آنجا که در وقت است و در وقت که در وقت است
 بکنند زیرا که اینها در وقت مکرر و دیگر مکرر که در وقت است از اول
 و اینها است که ظاهر غلبه که در وقت است و در وقت که در وقت است
 از آن میگویند و در وقت است و در آن سبب است که در وقت است
 حرام است اگر کسی خواهد که عضو سیم را از آن اعطای خود قطع کند و او
 از آن میگوید که در وقت است که در آن وقت است که در وقت است
 در آن میگوید که در وقت است و در وقت که در وقت است
 عضو از اینها است که در وقت است و در وقت که در وقت است
 است و قطع کردن او عضو را معصیت است و اینها است که در وقت است
 حاضر شده اند و اینها است که در وقت است و در وقت که در وقت است
 بلکه در اینها است که در وقت است و در وقت که در وقت است

در این کتب

در این کتب

در این کتب

مسئول عن رغبته فالله اعلم الناس بربهم و هو كمال من رغبته دار
 راجع على امر بنبيه و هو مسئول عن رغبته و المرأة راجعة على بيت زوجها و
 ولده و هي مسئولة عنهم و عبد الله راجع على مال سيده و هو مسئول عنه
 راجع و لكم مسئول عن رغبته متفق عليه و همچنان است امر شافعه روز قیامت علیه
 شافعه خاص است که خبر رسول با محرم صلا الله علیه و آله و انفاقه فی سبیل الله و ان
 شافعه راحت از طول فدا می است و رخصه حیاته در حد شافعه مذکور است
 که است باکم همه انبیا که برین بیان درین مرتبه شافعت نیستیم چنانکه
 نوزاد عثمان بن عفان است و در حدیث آمده است که این شافعت را از مطلق شافعه است که
 لغت رسول خدا صلا الله علیه و آله شافعت کنند و رزق فاقه سکون انبیا پس از آن
 علی پس از آن شهراد ترجمه این حدیث است که در مشکوٰۃ است عن عثمان بن عفان
 قال قال رسول الله صلا الله علیه و آله یوم القیمة یمنی الله بالعباد ثم العلماء ثم الشهداء و
 این آیه معلوم است که مراد از علماء آنان اند که درجه ایشان از انبیا و کم است و از
 شهداء برتر است نه آنان که را بر آنان و این اند و درین زمانه این حدیث را در حدیث
 قال الله تعالی الذین علیهم السلام من الکتاب و هم یصفون بر صفا صلی علیهم
 و آله

مستحب نیست و متفق است و دفع من صبر است و در حدیث اول ان کتاب الخو
 مرقوم است که این که گفته اند انما انبیاء القوم است هم منسوب است به ان
 از حدیث من الکفر انما انبیاء القوم است و فقهنا با بحری و فقهنا با انبیا و احکم
 انبیاء از فردین و سبب فقهنا منسوب است و در حدیث ان کتاب الله ان سید را
 شده و در زمان تجوید امید خفا است که کن با خواص من و الله اعلم
 انی عزیز پس چون اسلام شد ان که در حدیث و در حدیث انفاقه و انفاقه
 لا حرم خلفا من غیر انحضرت و خلفا از انحضرت است با انحضرت و ان لا فقه
 عامه است و خلافت فاقه چون بود که در حدیث اول مذکور است و ازین علم
 من خلافت دیگر است که انحضرت و من بعد صلا الله علیه و آله و ان کس که از ان
 و کس از انما سوال کرده اند از حدیث خود امام بن باقر است بر حدیث خود و در حدیث
 بیست و هفت و در حدیث خود و در حدیث خود بیست و هفتم بر مال موطا
 از انبیاء ان رغبته خود بر سید خواهد شد و در حدیث بیست و هفتم که در حدیث
 عن عبد الله بن مسعود عن انما قال قال رسول الله صلا الله علیه و آله انکم کرام و
 کرام

گفتند که راه نود و شش در است و حکم اکابر این که اگر میفرمایند خردا
 بیوان کنی آنست که تو کاره الشکوه غرضت الراجح غم نیست بیا و میفرماید
 انما نسلم لیس و انما نسلم لیس انما نسلم لیس و شریک فی سبب الهیة
 اما انما نسلم لیس انما نسلم لیس انما نسلم لیس با وجود اگر در بود برادر
 لاجرم بخارفت او که مادر حلالی اند که سه شکر اند که مستی و شریک دارد
 گرفته اند و در این شریک و با این است که اند و ثابت با وجه انکه هر سه بیاید از
 شده اند از سبب کمال متابعه انحضرت صلی الله علیه و آله پس این بیاید و شریک در حق
 است با تمییز و اکلیه ذات محمد که جامع جمیع مراتب است پس این شریک بیاید
 بر کار از خاتم بطور انتم که اند و در بیضیه منته زایده و در بعضی جبهه بیاید
 زایده و در بیضیه علی الطور الذی لا یعلم الله الله پس در انگ که است زایده
 قدر است و در این بیاید و در این بعضی که جبهه شیری زایده است که در
 زایده است و در شرف المحراب است که ابراهیم و اقصی را از ایاان بر سر نه گفت
 ابراهیم و اقصی از انکه بر سر که عباد بود و میباید که عبادت جواب کند

منه بعد که دارم و تو نیز بر همین غرضه اند من راه بعضی محنت کن با وجود سبب
 خود بیا کنی که عیان کردم چون بیاید با وجود غرضت بر شریک در عرض و درگاه
 شریک است که بیاید از آیه یک را از اند و در یک که خود برداشته باز در شریک
 اند و میان با بیاید بر سر که در چون آن را بدیدار پس زود اند و یکدیگر را
 در رسید و روزی مالی سخن گفتند و بر سر سوار شده و باز گفت گفتن ابراهیم
 مرا که که آن بر سر که گفت آن جواب بیوال تو گفت حکونه گفت آن حضرت
 علیه السلام که از شریک بیاید و در اجاته نکردم بر سر که گفت بر سر که اند
 صحبه او اعتقاد از او حق بر و در که دو کلمه منته بیاید و حقیقه امان
 تو کار نشد جانم خدا را در نظر و بود و علی الله تو کما الکتم و تو ان و اند
 حکایت بود و است که چون ابراهیم و اقصی را که میفرماید بر شریک صبی
 منصف بر سر که گفت یا ابراهیم و اقصی را که میفرماید که شریک گفت
 که که بر سر که در است آدم صبی گفت صفتی عرفت عنان ملک
 کاین النساء النساء فی التوحید و در شریک شریک است که شریک است که
 در و انچه با باشند صلوة امان یافته است که که خدا و رسول خدا است

بیا گفت
 شریک
 منصف

بیا گفت
 شریک
 منصف

نزد او از امور الهیه و اینکه دوست دارد در دوست ندارد او را
 مگر بر این حد اعتدال و اینکه مکرره دانسته اند که باز در این کتب از آنکه
 داده است او را در این کتابها که مکرره می دانند و این افشاد آن را در حد
 حدیث که جاری می شود و در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 ثبت می کند و در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 بحسب الحدیث و لا یحببه الله و ان یکره ان یجوز له الکفر بعد ان انقذه الله من کما
 ان یقذف فی النار کما ثبت فی حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 می آید در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 می آید که در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 اذ او را در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 و کما فی حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 که می آید در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 متکلف می آید که خلق او را قبول کنند و ملائکه متکلف می آید که
 خلق او را در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که

که نزد او از امور الهیه و اینکه دوست دارد در دوست ندارد او را
 از حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 فایده باشد و در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 بحسب الحدیث و لا یحببه الله و ان یکره ان یجوز له الکفر بعد ان انقذه الله من کما
 ان یقذف فی النار کما ثبت فی حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 می آید در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 می آید که در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 اذ او را در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 و کما فی حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 که می آید در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که
 متکلف می آید که خلق او را قبول کنند و ملائکه متکلف می آید که
 خلق او را در حدیثی که این کتب از آن کتب است که در حدیثی که

حال او حاصل کند و تو اضع عالم بآن نفس و بقیع آنست که با او در کش و
 دارد سخن نرم گوید و سوال او را جواب برفق گوید و در ظاهر او سبب
 نماید و در باطن حق را از او بستر داند و از خطر جانم ایمن باشد و بی خطر
 پس چون شایع کرام بر خویش بخیر بعد الهی اعتماد دارند و خویش را
 و اعمال خویش را چهره زن مانند و خویش را بر طلب صغر نیز بزرگ میدانند
 و در شکوه است غریب صادق و جید قال لما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
 النبي خرج معه رسول الله صلى الله عليه وسلم بوصية و معاذ را که در کمال ابراهیم
 علیه السلام میست تحت راحته فلما فرغ قال يا معاذ انك مسالان لا تقابلني
 عايه هذا و الملك ان تمر بسجدة هذا و قبري على معاذ خشي لوفاء رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ثم التفت فاقبل وجهه فوالله لاني ان ادركني
 ان يكون مني كما نواذرت كانوا رواه الشيخ في حقه الملوک است
 ان خلفت که خوفن عبد لا با غلام بعد بد سیرت که به ادلی بسیار میکرد
 و هرگاه که خوف را خشم آمد به گفته این غلام مانند فواضه حضرت خواجه

و در شکوه است غریب صادق و جید قال لما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم

عايه هذا و الملك ان تمر بسجدة هذا و قبري على معاذ خشي لوفاء رسول

خواهد او از خدا عالم بسخود او نیز در خواص عایه میکرد و چون او را
 ملائت که در این عالم را بخدمت او بخدمت او بخدمت او بخدمت او
 این غلام هم گویند دارم و اگر کسی است بخیر میکند میدانند و میگویند اگر
 در روز قیامت بار و غرة باشد ترا نیز با خواهم کرد و اگر ترا در غایت بود
 خدا باشد مرا با خواهم کرد و این است طریقی بپیران و شایع منقذین بر این
 ضایع در کتب منقذین است که چه دانسته اند که عاقبت امر باشد است
 چه که از خدا اید و علم فرموده لا یضایع امکم علماء الحق و لا یکره برانی
 و الا ان الله ارحم الراحمین رواه مسلم بحاشی بر این معنی بعضی میگویند که در پیغمبر
 بر نیکی میکند از در آخر عمر منقذ است که عاقبت آن را بگوید این
 عبارت ترجمه این حدیث است که بخاری از ابو هریره روایت کرده قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الرجل لیسأل الله ان یطویل له اهل الجنة ثم یقصر
 له اهل الجنة ان یقصر الله له ان یطویل له اهل الجنة ثم یقصر
 یقصر له اهل الجنة حضرت شیخ سعدی فرموده که کس را خبر ده که
 خدا عاقبت آن را بگوید که کند که بر معاذ و پیغمبر صلى الله عليه وسلم

و در شکوه است غریب صادق و جید قال لما بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم

این چه حالت گشت آید بدان احوال و نیز از او برآید که اگر
 حجاز برآمد مردمان او را جمع آمدند و از حق باز ماند چون باز آمدند از
 استن بر آورد و خوردن گرفتند و از او بر گشتند و او را نمیکند استند
 و این در رمضان بود و او ساقی را بر برداشت که یک مسند از خلق از او شد
 به از حق و در آنجا فرمود است که که عذبه کند از در حق معصیت میکنم
 او شجاع پس او را از آن شخص فرستاد تا بر آید این است که در حق معصیت
 اگر حق معصیت نشانی نماید از آن صاحب حق علیه السلام احوال که مکرر بظاهر
 به عذبه و حق الحقیقه مال آنرا میداد اگر چه موسی علیه السلام با آن پیغمبر و علم
 مکرر محض از حق کاتب الحروف میگوید آنچه را که در حق انبیا است که در حق
 است و صاحب کشف الحجب گویند که بنیکه جان عثمان ابی طالب را میگویم که
 اندران زمانه عذبت را فاعل میباید و بد آید که بخیر عذبت عذبه
 اکنون اگر کسی خواهد که مراد او عذبت کند که در کتب تاریخی که در آن
 و با وین را هر نامی بود که نامهم خلق یکبار مراد از اسامی و مراد می خوانند
 اما آنکه طبعش تیرگی داشته و عذبت نشود به چیز مراد است که بر او بود که
 این

اگر کسی
 از حق
 معصیت
 میکند
 به
 عذبت
 او را
 میگویند
 که
 بنیکه
 جان
 عثمان
 ابی
 طالب
 را
 میگویم
 که

این از حق الحادی است

این از حق الحادی است

این از حق الحادی است

این طبعی علامت می در نرم آن علامت واضح باشد و آفته ظاهر و دیگر
 صادق چنانکه اندر زمانه بسیار میکنند که مقصودشان از در حق
 قبول است آن بود از آنکه نخست باید که کسی قبول باشد تا کسی در آن
 نکته و بیضا بگوید اگر آن است که او را در کتب قبول کرده را تلفت قرار
 بداند باشد و صاحب از الوصفیه در علمیه در منظر علامت مقبول که در
 فضا و علامت خود را از این فضا باز داشت پس چون این معصیت را
 هر حق از حق اندک اندک که علامت هر مردمان بر حق عذبت است که باید کرد
 ابو هر چه از علامت که از غیر صاحب علیه السلام در آفته از علم بر کتب می را اگر
 آدم در میان مردمان را که در حق را بر کتب مردمان از حق معصیت مراد است
 ترجمه این صورت است که در کتب است از ابو هر چه قال حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام و عایشه و اهل بیت علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام
 یعنی محبت الطعام و از آنجا بر روی عایشه میگوید که اگر الله الله
 صاحب کتب است و من الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه و الله علیه
 من حق حق علیه میگوید که در کتب است که اگر شما را کتب مراد بر حق عذبت

علامت معصیت را در کتب

این از حق الحادی است

این از حق الحادی است

این از حق الحادی است

بشور محلی عمر در مخالفت حق آئینه ذل سیاه کرده و کمر طاغوت نفس
 بر میان بسته و لانت و باز نماند مگر در دژ را قبله خود ساخته و دوای
 بوار را معصوم خود گردانید و خود را مسلمان حقیقی شمرید و به کار و روزه
 رسم فرمود و در غلبه و تعلقات نرفته و عبادات نکرده و لانت
 تعلیق باطنی و حقایق را غافل پس چون باز روزه و حج و زکوة اهل
 طایفه از لب و فخر طاعتها افتاده است لاجرم فخر این است که اگر کسی
 که جهاد میکند در راه امامی یا اهل بیت در راه خود و آنچه که صلاح می بیند
 از خوف و ترس ایشان مرتب می شود و روانه این است که والدین خود را
 قتل نمیدهند و هم بسیار و این اصل و معنی از خوف و ترس و این است که
 آنچه در ذریه الکفر است که هرگاه رسول علیه الصلوة و السلام را از حد می رسد
 گفته از حد بلال بالصلوة پس راحت خود در بندگی حبس و در شنائی
 چشم خود در باز یافتن و امروز کسی که خود را مسلمان خواند و رحمت
 خود در کار خود و در شنائی چشم در خطرات می یابد و بر شنائی

این لفظ
 از حد بلال
 است
 تعلیق باطنی
 معنی حلقه
 طاغوت
 است
 این لفظ
 از حد بلال
 است

بمبارات میکنند آنهم مختص را درین محله نام کرده اند و تعلیق زبان
 را اکل و دست و رسوم خود را کلام را اسلام تصور کرده و کتاب الحزن
 گوید که آنچه از کن و دو مصیبت یکی از چیز خود یاد باز شود و تاب خود این
 اندیشه که لذت نیست در حق اوست و اگر کسی باشد و همیشه که کند و شنائی
 از نگاه مراد و عادت خود و بشیران خود ایان و در خوف و ازال است عبادت
 نورانی و شنائی این غیر معلوم است و کسی که این معنی نمیداند بر احباب و
 آنحضرت و با این نشان طایفه و در برابر اهل بیت می ایستد و از عبادت
 با بیاض باشد و در قید و قال و ناقص و تحسین و طعن بود و احتیاج و در قیام
 و در ذریه الکفر است و نقل از عمر با عبد الرحمن بن عوف و اهل بیت در راه
 در بندگی کشند در خانه و در شنائی و در ذریه الکفر است و در شنائی
 الفاظ که عادت اهل شنائی است و بشیران خود عمر عبد الرحمن را گفت محمد ای که
 خانه کیست گفت خانه از بعد است پس از تیرم بن خلف و این را بشیران خود
 می خواند و اکنون درین امور میگوید و عبد الرحمن گفت من میگویم که مخالفت
 اهل حق کرده ایم گفت چگونه گفت حق علیه کفر است و لا تحسبوا

این لفظ
 تعلیق باطنی
 معنی حلقه
 طاغوت
 است
 این لفظ
 از حد بلال
 است

بشرعاً است که بفرمانی حضرت خداوند بر نجات انفس از حضرت
 شیخ ابراهیم فرماید آورده که مکلفه اگر کسی سره بگوید و آن حق خود
 بنهر از آن بگوید که قرآن خوانده و در حق را بخواند و هم بگوید که در حق
 رسول انفس بگوید که قرآن خوانده که آن که در حق خوانده بگوید که
 حافظ علیه السلام فرمود سخن که بشنود از اهل حق که در حق است سخن شایسته
 در این خط و بجا است اما چون در قرآن مجید است که در حق است که در حق
 رسیده بگوید ترجمه این آیه است که دان بپیش از این که در حق است که در حق
 تسبیح پس این الله و او را در حق است و در حق تسبیح حق میگوید معلوم
 اگر در حق تسبیح حق گفتی او را در حق است است و این خط از حق است
 است چه معلوم است که در حق تسبیح در حق است و در حق است و در حق است
 که او را از حق است نمی آید و اگر عاقل باشد میگوید که در حق تسبیح است
 دیگر باشد که در حق تسبیح است و در حق است و در حق است و در حق است
 اینها احوال بود که او را از حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 و اگر حق است که اینها را از حق است و در حق است و در حق است و در حق است

این آیه
 که بگوید
 و رسول
 علیه السلام
 فرمود
 سخن شایسته

امام احمد بن حنبله فرمود که از اینها در حق است و در حق است و در حق است
 و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 بر صافی نیاید و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 متولد است که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 معجزه گفت و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 مؤلف فرمود که او را از حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 میگوید او را از حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 محمول کنیم و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 اینها از حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 پس از حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 از حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 و از حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است
 از حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است

این آیه
 که بگوید
 و رسول
 علیه السلام
 فرمود
 سخن شایسته

[illegible]

۱۱
 میرزا علی محمد
 ۱۲

ثم لم يزل يلوذهم ويطلبهم الى ان ذكر الله وازيحا يستدق ووصفهم بان
 حقيقة ارتفع وانما هي ان بن كميل عليه قوله انما لو انزل لنا منه القرآن
 على هذا الزجر حاشا مستعدا من محنة الله وملك الامثال انفسا السالكين
 يتعززون في ريشه قوله انما ثم فت قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او
 قسوة وانما هي كقلاص من حجارة الانهار وان منها لما لا يشوق فيحرق
 وان منها لما لا يمس من خشية الله وقوله انما كلما تجلج ربه للجد حجارة كذا
 صفا وما في صحيح مسلم عن ابي موسي الاشجري عن عدي بن عبد الله عن
 حجاب النور او كشفه لا حرقته سجات وجهه انتهى البصر من خلقه وما في
 علي بن ابي ابي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الجبريل لم يأت بك
 ما نقص خبره وقال لا يحيد ان بيني وبينه سبعين حجابا من نور لودنوت
 من بعضه لا حرقته هكذا المصباح ليس بشعيرة وناقص ورفيع كورث
 والبيت وفيه المار صوفية حتى الضحك بحسنه كالاخيرة على المار
 علم الحديث ودر كنف المحجوبة كمن عمر بن خطاب رضي الله عنه بشيعة
 واما ما في مسلمان منه قصه ان كذا بسم الله الرحمن الرحيم وقيل ان

مجلس عمومی
قشدر برک
انست
مجلسی از مبرور
ایکلی ۱۱ فرورد

تا حق تا شکره و از لطف اندرز و آید و سوره که کعب سافت چون
 بر در سر از خیر آمد خواهری بخواند طهارت از زنا علیک السلام
 عاشق صید دانی آن شده و در شنبه آن کشت طوق علم
 جستن اوست طایفه جنگ بر کشید از خانه بخواند و در وقت که
 جوان پس رسول صلی الله علیه و سلم این آیه خواندند ان لا اله الا الله و محمدا
 و طهارت و از غصه و عذابا الیها ویر میفرستند و گویند که در پیش عمر
 رضی الله عنه بخواند که ان خداست که کبریا و ماله من در دفع نوره زرد
 و بیوی که شسته بر داشتند و بگانه بردند و ناکجا و پیوسته میارند و کار
 و جوی ترش خدا از ناکجا و گویند که در پیش عمر رضی الله عنه
 بخواند این آیه لهم من صمیم جهاد من خرقهم خواستی که بقی بر در ناکجا
 ناکجا گویند بر میباشند که جان از در صید کشد که بر بائی خاست
 گفتند ای است و در پیش گفت است این آیه مرا از نشستن باز دارد
 و بر افع این آیه قرآن که چون میخواند آنچه نازل کرده شد سوز و دل
 بی معنی چشمه از ایشان که میزنند از انگار سب آنچه نرفت حق این

را حله شد للآیه توحید این آیه است که واد رسوا انزل الی
 الکول تر اعیینهم فیض من الله مع ما عرفوا من الحق الا ان در کشف الحجب
 آرزو که در راه و با و از کجا و صفا بر این آیه میخواند و مردمان را امامی است
 ایمنی بر خواند و در عتقه بر روحان بداد و آید و این از بزرگان فاضل
 صالح امر بر ختم الله علیه و آله ای بر خواند شسته از در صید کشد و از صیارت
 و ابراهیم خلیل علیه السلام روایت آرد که اندر در راه و صفا بر خواند و میفرست
 میزنند را دیدم اندر ناکجا و بگانه آید و در طهارت دیدم ناکجا و
 فارغ شد بکم تر که بر اسبم کردم و گفت قرآن دانی گفتند که گفتند
 بر خواند بر خواند و در ناکجا که در روحان استقبال رویت فرستاد و آخرین
 ای طهارت بر ختم الله علیه و آله روایت آرد که اندر ربابه چو نیک دیدم با بر فتنه
 بر کجا و بگانه که در گفت یا ابراهیم خلیل علیه السلام می باید که در ناکجا
 بدیم ای بر خواند گفت خداوند ناکجا و الام داد و بر خواند که ان الله انزل
 ربابه شتم گفت یا ابراهیم خلیل علیه السلام که جان بر خواند که اندر ناکجا
 بر خواند بر خواند در حال جان بداد و در ناکجا که در گفت

از شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انصاری کہ گفت ذوالنون مصر و شمس
 و خزانہ و درایع همه در سماع برفته اند در علم لغت و فہم لغت
 سے زبانتہ و غیر از این بودہ اند نیز از شیخ ذوالنون کہ
 سماع برفته اند چہ در سماع قرآن و چہ در سماع اخبار و چہ در سماع
 اللہ گفت سماع کہ در بار آن را مدد بود مردار گوش با او بود و در مدد او
 بود چہ طاقت و کوشش بود صاحب کہ گفت الحی میگوید کہ من غایبہ در
 کلام را در مدد ام در جہاں از زبان میرفت و این بیتها خواندہ و اند
 ما طلع شمس و لغزت اللہ و انت یحیی فی ذی کوکب و لا یستقر فی قوم
 احد ثم لا و انت یحیی فی کل کس و لا یفوت فی حذر و لا یزح اللہ و لا
 از غرض از رفتن بانی و پیروان با غایت و لا یمنع فی شمس اللہ و غرضش از اینست چنانکہ
 الکافی ناگاہ بیفتاد و جان بختی نسیم کرد و ہم در لغت است کہ شیخ الاسلام
 گفت فی سماع کہ شیخ عبا بر فقیر گفت کہ شیخ ابو بکر مرگفت
 چنانکہ کہ بودم بر زبان کنیز کہ دہشت کہ چہ بر تو نہ خواہد کنیز کہ خواہد

از غرض از رفتن بانی و پیروان با غایت و لا یمنع فی شمس اللہ و غرضش از اینست چنانکہ
 الکافی ناگاہ بیفتاد و جان بختی نسیم کرد و ہم در لغت است کہ شیخ الاسلام

سے لافنی ملک موثر فاقد از اکثر و اور و شیخ برائی خاصہ باکی
 جس نے زبانتہ کہ علامت کرد و در سماع قرآن و چہ در سماع
 و برشت از شیخ الاسلام فی سماع کہ گفت کہ ابو عبد اللہ کہ گفت چہ چہ چہ چہ چہ چہ
 کہ ابو عبد اللہ کہ گفت فی سماع کہ گفت کہ ابو عبد اللہ کہ گفت چہ چہ چہ چہ چہ چہ
 بسیار کہ در سماع با اینست است احکام کہ گفت کہ بغیر از نو و بغیر از
 یہو کی شد و رفت شیخ الاسلام فی سماع کہ گفت کہ ابو عبد اللہ کہ گفت چہ چہ چہ چہ چہ چہ
 در سماع کہ کوئندہ خواندہ کہ گفت کہ ابو عبد اللہ کہ گفت چہ چہ چہ چہ چہ چہ
 و وحکم اللہ من حق بوم باقی الناس بالحق لا تاج الیہ و خا بوم و
 ملک لغز ابو عبد اللہ سماع کہ گفت کہ ابو عبد اللہ کہ گفت چہ چہ چہ چہ چہ چہ
 تفحص کہ در رفتہ و شیخ الاسلام کہ گفت کہ ابو عبد اللہ کہ گفت چہ چہ چہ چہ چہ چہ
 چاہدہ واقع شد کہ ہم از شہر بیرون رفتہ بود و نہ سماع دیگر بودم و در سماع
 آن مسجد روشتہ دیگر کہ کوئندہ در آمد و روشتہ و بر آن کہ چہ چہ چہ
 وی خواندہ الفیست و غیر از اینست فوہ لا یفوت فی سماع ابو عبد اللہ کہ گفت

از غرض از رفتن بانی و پیروان با غایت و لا یمنع فی شمس اللہ و غرضش از اینست چنانکہ
 الکافی ناگاہ بیفتاد و جان بختی نسیم کرد و ہم در لغت است کہ شیخ الاسلام

از غرض از رفتن بانی و پیروان با غایت و لا یمنع فی شمس اللہ و غرضش از اینست چنانکہ
 الکافی ناگاہ بیفتاد و جان بختی نسیم کرد و ہم در لغت است کہ شیخ الاسلام

ظالم و هم در نجات به ساز او افسوس خیز که در کفنه که در کف بود مرا
شریعتی ننهادست چون جو صغیر رسیدیم که آنرا پیر میون گویند دیدیم که در آن
در حال جان دادنت گفتیم کبر لا اله الا الله محمد رسول الله چشم کن که گفت
ایمانان شد فالو خوش فانی و بدین فالو عویت الهم بس جان بود و کار
بساختیم هر دو کار که از دم و در فتنه ارم و اعینه سوزان از سر رفت تا به
و یکبار دم میگویند که بعد از آن خدا را سرش نشکر و میگویند که بر آمده است
و ادب از خدا را بعتین شهادت میکند و اسوایه و هم در نجات است
شیخ ابو عبد الله خفیف که در کوبه که یکی از آن که در آن فرزند که شیخ ابو
استخوان از اقامت میفاید و بسیار از آن است و رفت و آنجا که بود که او را
آورد و در آنجا میگوید و در آنجا که از شیخ ابو عبد الله گفت و در آنجا که
ابو عبد الله در آنجا و در آنجا که از شیخ ابو عبد الله گفت و در آنجا که
گوید که آنجا رفتیم که گفتیم که آنجا رفتیم که گفتیم که آنجا رفتیم که
و اکنون در آنجا که از شیخ ابو عبد الله گفت و در آنجا که

۱۰۰

را که سید را دو گفت و بگزاران قوم کرد ابو عبد الله حقیق جان در روز
 حقه غایت عبد ابو بکر نشاند و او را که در پیش ابو عبد الله حقیق عمر
 السلام گفت و فرمود نشسته را که نشانی در عهد کرد و گفت و فای
 در پیش و در پیش و در پیش و هم در پیش است که شیخ ابو عبد الله حقیق که
 که ابو بکر الکاف بیست سال در ده دشت چون وقت نماز آمد باره بنده ای
 در پیش و آن در بر روزه آنرا امیند هست و در روزه نیست پس عازم آن
 قرار شد پس که باطل کرد و بر روی صورت که گفته قرآن کند از این است
 را که در قرآن کلام در منزل با بطلان خاص است یعنی حقیق جان بنده
 بلکه بعد از آنکه که در صورت است بداند که در روزه نیست و این
 با لوان فلیس من است یعنی هرگز نمیکند و معنی استخوان نمیکند و این
 در صحیح بخاریست و در حدیث دیگر که از این با اذن البغی ان شتی مالک
 و معنی استخوان و معنی استخوان است و معنی غیر استخوان است و معنی استخوان است
 قرآن که در صورت استخوان است و معنی حقیق جان بنده

۱۰۰

نشود و باید که چون سماع می میرد آنجا حاضر بود و باز سماع را
 خالی باشد و قوال که مرتب باشد و دلش خالی باشد و طبع
 از اینها غور و خلقت از میان برداشته تا قوت سماع پیدا نماید
 بشرط باشد که اندران مایلونگی و چون قوت گرفته شود طبع باشد
 که از خود دفع نمی قوت را مایل باشد بدانچه اقتضای کند اگر جنبه
 و اگر ساکن دارد ساکن باشد و زرق شود از میان قوت طبع
 و حرفت و صد و باید که مستقیم را چندان قوت و دیدار باشد که دارد
 حق را قبول تواند کرد و او را آن تواند داد و چون سلطان آن بر دل
 آید مختلف از خود دفع نکند و چون قوت آن گسسته شود مختلف
 کند و باید که اندر حال هر که اگر کسی مساعدت چشم ندارد و چون
 کند منهای کند و اندر سماع کس ظاهر نکند و وقت او نشود و اندر کار
 او تصرف نکند و هر او را آن نیست او را بنحی که اندران بر آن کار
 بی بر کنی بسیار باشد از نامد کالی را و باید که قوال اگر خوشی تواند دید

مکمل

مکمل که خوشی می آید اگر خوشی تواند دید و می شود که طبع را
 بر آنکه کند که باید که بهتر خواند و بدل با و بر حضرت کند و بر آنکه
 نه بیند و الا حقیقتا کند و بر است نشود و اگر کسی را سماع گرفته باشد
 و از آنان نصیب نموده باشند شریعت که بعضی خود را اندر آن سماع
 نکرد و باید که وقت خود را میوه باشد و در سلطان وقت را نگذارد
 تا برکت آن بدو رسد و هم صاحب کشف الحجب نوشته که منکر عین عمان
 الجبل طایم آن دوست دارم که همیشه میان راسما می کند از این طبع
 این را شکر کند نشود که اندر این خطا از عظیم است و آفت بزرگ است
 که زمان از آنها و ما را بهر در این ناطر باشد اندر حال سماع
 و از این مستحقان را حجابها صوفیه و یا یکی از احوال اندر میان
 اندر اندر که حال متصفه این جمله را در هیچ خطه اندر حد و از سال
 بر انداخته و می استغفار کند از آنکه رفته است جز از این ای آفت و در
 خواهم از حد اندر خطا ظاهر و باطن بر الزامات کند و در ابوطالب
 یکی که صاحب نقاشی خوشی در مدح او که محمد بن عقیله الحارثی

اسرار طریقه فال را هم عیفت الله سلام منکره و جانی الطریقه و طریقه که
 کن که ترا هیچ نیست غیر حق سبحانی نام چون چنین باشد دیگر هیچ که
 ظاهر شود از احوال و احوال و کرامات غم نیست در کتابه القلوب
 می نویسد که یک روز در خدمت پادشاه ایستاده بود و پادشاه
 قرآن می خواند و قوی شو می خواند و گفت ای سواد قرآن و کتب
 اختری گفت از آن کجا و ازین کجا بود در کشف الحجب است که نزد یک
 من معتبر قول صیغه است از آنکه چون مندرج است که صیغه او از صیغه است
 اندوه و درد را از کرد و اندر در حق سخن گفتند ازین کتاب به متفق اند
 مشایخ و صیغه که سلطان علم و قدرت را در سلطان و طایفه چون قوت
 و بعد از آنکه و اصل بر محض بود و چون قوت و سلطان علم را باطل
 در محض است مراد ازین جمله است که اندر هر احوال باید تا طالب هیچ علم
 و شریک بود که چون بر وجه غلبه شود خطاب از در بر خیزد و چون خطاب
 بر طاعت ثواب عطا به بر خیزد کرامت و آلاء بر خیزد پس ایگاه که
 حکم عیانی به از او بسیار و درین و چون سلطان علم عارف است

بر سلطان حال مندر اندر کشف او را و در او هر چه در قوت و خوار بوده
 عزت که همیشه منکر و باز چون سلطان حال غالب بود بر سلطان علم
 جمله از خود و خارج بود و از خطاب خود نامند از در محض اما مندر
 و اما مندر هم فرمود که اندر حلقه نظر اندازد از احوال و صحت طریقه
 مندر است و محض ازین که نماند و در اثر که اندر در این طایفه و صیغه
 و مندر هم از این حال که در صیغه آن است طریقه مندر شد و این فرمود
 ازین صیغه ساخته اند و مشایخ از علم این آیه و السیة اند ازین آیه
 از طوالتان مندر است لکن این آیه را بیان اولیا و خدایان و مندر و در
 صفات الهی است بعد از او بعد از الحصر که قول است الفی المولی قول
 صاحب تمیز شیخا کانا بعد از من لایزال کلام او صیغه مندر از حق ایام
 قال ابابک معاشرة الاحداث و شیخ در هر در شرح آن نوشته زیرا که
 با صیغه یا بعد از این ملاقات عظیم مندر است و استحقاق آگاه شده ملک
 که کشف کرد و در صیغه هر که را سلیم است که اثر از وجود او مانده باشد و چون
 از نفس او با او مانده و نیز باید دانست که نور به نیست سلطان علم

واندوین بسته بر یکدیگر حج کرده و در دوزخ افتادند و نوح گفت شنیدید
 نیست اما شیخ شافعی فرموده راغب اصفهانی اندوین باطنی است که از تن
 صا ابراهیم بر سینه او افتاد و گوشت کلام حسد و بغی و کینه است
 که مگر از ریه نیکو بود و درشت آن ششست یعنی شنیدن آن عوام است چون
 بغیست و بهتان و فحش و دهم کسی و کلمه کفر بیشتر و ظم هم عوام باشد و
 شنیدن آن بیشتر و لال است چون حکمت و موعظه و استدلال آیات قرآنی
 و نظر اندر شواهد حق معظم هم حلال شنید یعنی مگر نظر اندر مجال که حلال
 بود عوام و محظوظ است شنیدن آن عظم و نشتر عوام و محظوظ بود و اگر کسی
 مطلق حلال بود نظر و بدون را نیز حلال باید گوشت الحاکم و زنده باشد
 و هم در کشف المحجوب است که گفته است معنی آن که چون ادوات طلابی باشد و اند
 دل شنیدن آن طریقی است به در باید شنید لایحی است و برای
 اخبار و شایعات است چنانکه عائشه رضی الله عنها رایت آورد که
 کائنات عذر جاریه یعنی قاتلین عمر را سمعت حسنه فرشت فلما حکم
 عمر تبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم قال له عمر اهلک یا رسول الله قال

کانت عندنا حاجه فتنه فلما سمعتم منكم فرست فلان ثم لا يرجع
 اسم ما كان اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم فذاع في الناس انه صلى الله عليه وسلم
 فافترقت فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفساد راي صحابه فخر فيهم فانه
 اين را ايم کرده ومنتج شبهه الفرسه اين جمله را جمع است اندر ان السباع
 واما قوله ان قطره ومراره من شئ في السماء فاما قوله ان قطره
 اندر اعمال تواند بايد اما قطره طليدين که عوام باشد و بر حق سباع است و در
 ميدگان مگس را بايد تا انکه در افاده و طليعه و قتي من غير مودوم که از افاده
 در حدیث آمده بود من اين بيان بود مرا گفت که اندر ابله چه سماع کتاب
 کرده ام من رز مسمی که اندر این پیدا که خواجها ما لم لمر را که اهل مستحق
 است حلال در مرا گفتی که از حلال خبیر بر اینک نونم حکم این را و این است
 بر یک چیز قطع توان کرد اگر تا شر آن اندر حلال است و حلال بود اگر
 حرام بود حرام و اگر سماع بود چیز که حکم ظاهر که شوق است و اندر نظر
 حاشی و روشش بر وجه است اطلاق آن یک چیز محال است و اندر علم هم در

الحجوب است که موافقت که حیدر رفته اند بیدار شد که اندر سماع اضطرار
 بسیار بود و در وقت که در پیشگاه شد مندرجش شیخ حکایت کرد
 از او و گفت که اگر بعد از این اضطرار که بنام تو صحنه کنم
 و ابو محمد عزیز گوید اندر سماع در آن درویشی گاه مکر و لب بر هم نماند
 بعد وفا خوش بعد با از هر دو صحنه از اندام در یکش و در پیش از او نشاند
 و یک روز همچنان پیش او نشاندند تا در اندر سماع در پیش از او نشاند
 حرفه بر بر داشت و فرمود که در اندر سماع نوبه نزد او بر آید و گفت
 پیش از سر بر آید و چون گاه کردند و بعد از این سماع و سماع
 غالب الحار سماع که گفت در وقت سماع اضطرار میکرد و می داشت
 سر بر نهاد که پیش نشسته و می کرد و در آن از دنیا و حیدر رفته اند بیدار
 و در پیشگاه را که اندر سماع جان بگذاشت و می کرد و از آن که در نزد او
 میرفت و در وقت آواز منتر شنیدم که بخواند سه منی آن نکل حکایت که در
 و الا فخرت بهار و بعد از آن در پیش نوبه نزد او بر آید و مانند آن

و در پیشگاه را که اندر سماع جان بگذاشت و می کرد و از آن که در نزد او
 میرفت و در وقت آواز منتر شنیدم که بخواند سه منی آن نکل حکایت که در
 و الا فخرت بهار و بعد از آن در پیش نوبه نزد او بر آید و مانند آن
 و در پیشگاه را که اندر سماع جان بگذاشت و می کرد و از آن که در نزد او
 میرفت و در وقت آواز منتر شنیدم که بخواند سه منی آن نکل حکایت که در
 و الا فخرت بهار و بعد از آن در پیش نوبه نزد او بر آید و مانند آن
 و در پیشگاه را که اندر سماع جان بگذاشت و می کرد و از آن که در نزد او
 میرفت و در وقت آواز منتر شنیدم که بخواند سه منی آن نکل حکایت که در
 و الا فخرت بهار و بعد از آن در پیش نوبه نزد او بر آید و مانند آن
 و در پیشگاه را که اندر سماع جان بگذاشت و می کرد و از آن که در نزد او
 میرفت و در وقت آواز منتر شنیدم که بخواند سه منی آن نکل حکایت که در
 و الا فخرت بهار و بعد از آن در پیش نوبه نزد او بر آید و مانند آن

سبب لعلهم خاص او عام فلهذا يكون من فاني في جميع الوجوه حتى يتناول صورة
 حادثة بخصوصها ليست غير الوجه الخاص بنفسه فلا تقع الاستدلال بالباطل
 النافي للعلم ونحوه ونحوه لا مطلقا السماع ولا بالاجبة الشاذة الشاذة
 الاطلاق على صورة الصواب العامة لا ضال احصا من حكمها وهم دونهم
 التصرف من قوم استقاموا والفرع فيها ليس من بدعة وكذا الاصل حكم لم
 وكذا ذلك لئلا لا يرجع الى اصل مستند منه فيرجع اصله ان حكمه الذي لا
 للدلالة على بدعة مبيحة حكمية وان وقع فيه تضديد عند قوم ما يتحقق انه
 عند مبيحة رخصة مباح للضرورة او في الجملة تعتبر بشرطها والدال على ان
 وازجيد رضي الله عنه استلزامه ابرار عوام حرامين برار عوام
 وزاهدان را مباح است بر اصول مجاهدات ابن واهل مباح
 ان كان حجة شريعة عند المحدثين في ذلك فليس في القصور من شدة كذا
 ترك الحجة السماع بعد ما كان يغفل عن اضراره ان الاصول ان ودر كذا
 المحجوبة كذا والنون محير من ابرار عوام كذا السماع وادان في ترجع العلوية

الى انما في غير السماع اليه حتى يتحقق ومنه ان السماع اليه بنفسه في قوله ان
 منه هو مقتضى على الصفة العامة في الكتاب قال صاحب ابرار عوام حجة شريعة
 والبرر يستعمل في ابرار عوام السماع كان من غير انما السماع في قوله ان
 اعلم ان السماع مقتضى من سماعه على انما السماع في قوله انما السماع
 امه العتقة وهو يقول من السماع وانما السماع والمجتهد في حجة شريعة
 وكذا في ابرار عوام غيرهم بل في النوازل الاتفاق عليه وقد صنف فيه في
 وقد سماع السماع وانما السماع في قوله انما السماع في قوله انما السماع
 من الحجة وقال بعضهم ان كان في الوضعية عن النفس لا بأس به وبه
 شمس الدلالة ويستدل عليه ان السماع كذا السماع في قوله انما السماع
 وكذا في قوله انما السماع في قوله انما السماع في قوله انما السماع
 وكذا في قوله انما السماع في قوله انما السماع في قوله انما السماع
 والاخر في قوله انما السماع في قوله انما السماع في قوله انما السماع
 والعاقل في قوله انما السماع في قوله انما السماع في قوله انما السماع

واما اصحابنا فمستحب لهم وبعدها لا بد من المطالبات الكلي فقال
 السهرورد المكارم السماع اما جليل في حق الامار واما معتز با طهر
 منه احوال الاجار واما جابر السمع لا ذوق له في غير الامار وقد قال بعض
 العارفين السماع كما سمع اركم ويزم كما شرب في الحذر في الامار
 واما الحكم امر ما فخر وكنز سائر الاما حاسر كما قيل ان من لم يسمع
 وسمع العناء ترويح القلب في حوز طاعة الله تعالى فهو مطيع ومن لم يسمع
 على المعصية فخاص ومن لم يسمع في حوز طاعة الله تعالى فهو معصية
 وجلس على باب التفرغ انتهى وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال العناء
 عند الله حقيقة فقال وددت لو ان ابراهيم الاذني وحلف على اذني
 دار او موصافيه سماع فاسمع وحكي الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 مجلس الشدة وفيه العناء فيك وكان يذرك الحنة وسئل الامام مالك عن سماع
 العناء فقال لا بد من الامان اهل الحجاز يلبسوا لاسيرون ذلك وما يفتقدون
 عنه ولا يلبسوا الا عابرا وحده على الطبع عاقل عن احد من صناديق

سماع العناء في بيت الله صلى الله عليه وآله وسلم وروى الخطيب السهرورد في تاريخ خروجه واداره
 واما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى فهو مطيع ومن لم يسمع
 قد اختلف من الكبر على غير اسم الزيدان كاستماع العناء في حوز طاعة الله تعالى
 بن السهرورد في حوز طاعة الله تعالى واما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 حقا فاما في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 ير تحية في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 الشورى متواصلة وتكون في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 موسى في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 بطيحي حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 زاحوا فكم مكر على عباد الله في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 مسود العناء في حوز طاعة الله تعالى فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى
 العناء بالادوار الزاوية فاما ما كان يسمع السماع في حوز طاعة الله تعالى

وذهب لفظ من الصحابة وارتفع به السامع والدارقطني
 الحرقه او سببه واما اشباهه وهي العقبة النفسية فقال الصفي الحرقه
 انها آفة كالملة ورافية طبع النفوس واختلف العلماء فيها فاجابوا
 وبه قال ابو حنيفة واصحابه وهو محذور النورة وهو السامع والدارقطني
 من اشرفه واحضاره النور اليه ونوعه الا غير وروى عن الصحابة (الزحج)
 في الاعراب وروى عن الامام عليه السلام انه قال لا تحبوا تعذيب النفس
 ولا يعجزون فانهم حرام وقويده ما روى ابو بصير انه عليه السلام
 الكلب وكب النار وقال يكون من شر حارة يخرأه ليس لها نكاح
 وضربها معاً على موت لم اصح عليه ان الله تعالى يقول ومن الذي يخرأه
 له الحشر الدابة واما الرقص فهو من علامات السفس وسئل الشيخ عن
 السماع فقال طائفة فتنه وباطنة عيرة فمعرفة الاشارة حلاله اسماء
 بالبرائة والافاسدة الفتنه وتوحي الدلية واعطى زائدة لا اعرف
 وقال بعضهم سماع حقيقة رابطة وظيفه روحانية تسري في السمع

فلا راد بل طائفة النجس والذوار في معنى من الملوك لم يكون من سببه في عالم
 برزائهم سماع حتى يفرق بين كالبية التي هي صفة لا يزال عند الله واما الاشارة
 التي لم يفرق السماع فمستعصفاً لا غير حكم الورد وذلك لانهم انوار
 اللطائف واسرار الورد حول باب القلب العزيم حيث لم تزل فليحبه
 وحش في جوارحه فغلبت كراهته ويستريح الى الصفة وكشفه فليحبه
 وقوة داره واكثر ما يكون هذه الحالات لاهل البدايات واما اهل النهايات
 فانها ليست لهم يكونوا في الثبوت لا في الشرح صدورهم وتوسع قلوبهم للورد عليهم
 النازل لديهم فهم في سكوتهم يتحركون وفي ثبوتهم يتفكرون كما قيل لليل
 الشام الجنيده انما لا يزال يتحرك عند السماع حال الاصباح فقال تتر الجبال
 حارة ومن ثم انما قال الوجودان الموزون من اذرع السماع ولم يسمع صوت
 وهو بالاسم ويتحقق الراجح فهو مع معتبر وادراكه وكل ما طعمه
 اللون نظري والخاصة اسماء تنقسم الى ثلثة اقسام منها ما هو كثر
 لاكثر الامام لا سيما من الشبان والعوام من غلبت عليهم شهواتهم وتغلبت
 فيه لآلهم تلك حركات السماع منهم الاما هو الغالب عليهم على قلوبهم

و نه از آن کرده که نکران ما را بهتر و شغول شدن بچیز که موافق وقت است
اوسط تر و بی خطر گفتند که چون عوام را اندر سماع گفته است و در شنیدن
اعتقاد مردمان متشکک میشود و از درج بالا اندر آن محجوب اند و ما را بکار
میشود پس عامه را التفقه کنیم و مرخص را الضیحة کنیم و بر وقت عزت دست
از آن بداریم و این طریق پسندیده است و اگر وی گفتند که بغیر حدیث از کتب
منجی حسی السلام که در کتاب الدینیه دست از چیز بداریم که از آن گریز است از آن
باللغو مشغول شدن بقیص وقت است و وقت در میان باد و زمان غریب است
صالح نه باید که و اگر وی را از جوامع گفتند که سماع خبر هست و وقت آن باقیست
مرا و این کار و دوکان باشد که اندر عیان خبر را بفرستد و بعد پس کار مشافهه
دارد نام شده نقل از کشف المحجوب و حضرت شیخ عبدالحق و در عرف الصوفیه نوشته
لعمري ان الصوفیه اقصی و احقر بالقول بالنسب لان طریقهم الاضواء بالزهد و الزهد
الاجتناب عن الشهوات و سماع غناء و با و غرامی هم مشهور از مردم است
از روی آنست که بزبان آن رشتید که آن حرام است و طایفه از اصحاب و شیخ

خلاف سیه است گفتند از سماع مکرر شد و از شرب سیر بر شنی گفته
 میگویند و این را که صد شرب باید یعنی از غرض که این سخن بجز
 شیخ رسانیده که شیخ محمد بن یحیی میگوید شیخ را صدق معلوم است
 فرمود است میگوید شیخ که او میگوید و در سیر الدلایلی نویسد که در
 مجلس شیخ نظام الدین عزیزی بود در تصنیف کردند و اگر کسی بپایان
 جز این نیست او میسازند که هر امر میگوید شیخ میگوید و گفت خوب میکند
 و در غیر این میگوید که غرض از این نیست شیخ نصیر الدین محمد در آمد و آنرا که
 که کار داشتند که فراموش در می باشد و در باب بصوفا و بعض
 حزنه و ارم فرمودند که فراموش جامع جامع است اگر چه از طریق میفکند
 و در شریقه باشد اگر از شریقه هم میفکند که رفته او را سماع اصلاقی است
 نزدیکی علم با جندی شرایط را سیر از این جامع است اما فراموش جامع است
 و شیخ از سماع برسد که گفت نظام از شیخ گفته است با طریقی است
 و از امام ابو حمزه شافعی فرمود که شیخ که فرمود تصنیف و در تصنیف
 قال من بعد السماع والاطعام الطلعة فغیر فرقة من البهائم حیث قال عرف

نفاذ سماع و لکن سماع لکون السمت ای کانی الحروز کوبه که مراد
 از سماع در قول امام حسن شاذلی رحمه الله سماع لغوی خوش و در کفر و حال
 و خط و بار و غیره از آنچه ذکر او در امام است و اگر ترجمه قرآن و حدیث
 و در آخره و وعظ باشد و اندک سیف و الطعنا باشد اگر امر او را
 باشد و عمل سماع عزیزی را و در در طبقه اصحاب و تابعی توانست
 نقل سید صاحب السماع از حواله شیخ مرتبه و علوم خارج
 نیست و ما است که در آنکه بعضی از اینها در مجرای و صوتی است و ظاهر
 و فرج کند و مستحب است که که غالب بود که حق باشد و در حق و شوق
 بناء علی ان الوسایل حکم القاصد و در حق و التفتوت من قوم که التوا
 ان لا یظن معنی در وجه افاده علم او و حاله مع سید السکون و الله
 ظاهر از وجه من الحقیقة و الحق و ان لاصط النور و اللکاح و طبع
 ان وقع له اضطراب و اتراق فی النفس ان لاصط نفسی الحکیم که من الله
 سماع ان عقبه اضطراب و هو شیخ فی البدن و اشتغال باری عالم عباد
 و که در التفتوت نام و الاثر که اول و اخذ لکون سماع برسد

استیسی ای عزیز چون دانستی این خلقت درین بار است معلوم
 ترا که در این سماع متوسل بر دل است حدیث الاضواء و الاطراف غیر
 العوام و الاخصیاء علی الحکمات که وجود الامار و امثالهم و در این
 و النواشی و اللغات کس را که دل تحقیق حاصل شده باشد آنوقت
 که احتیاج در احدی از موجودات نیست که در آن وقت که در آن
 هجوم العوام و وجود الزامی غیر فاعر متعلق بالوقت و الاضواء و الاطراف
 فیجوز علی التوزیر که لا یصلوا و یصلوا انک منہ اذا کان فی ذلک
 و اما فی دایره و اما فی دایره و اما فی دایره و اما فی دایره
 زایع مرتبه اول توفیق و دوم نصیحتی و عطا سیوم منع بعد جهاد
 عطف و تبتیح و فرزند و مرتبه است که توفیق و نصیحتی
 و عطا بر او و در حائز است و در مرتبه چهارم و پنجم که در تمام و در آن
 از فرزندان و از اینست اما در مرتبه سیوم که آن منع بعد است علماء را
 نظر است چه اگر از فرزند منع صادر شود که آن بسبب این است که
 چنانکه عمو و بابا و امثال اینان را بشکند یا غیر این را بر او

با جائه که این را در احوال باشد هر گاه و یا مال غصب از او باشد
 بپردن آرد و مستحق باشد اگر چه این برین افعال حاکم است
 اصح آنست که فرزند عاقل نشود نه بر نفسان و حضرت شیخ محمد
 با وجود آنکه سهم و در دست و سهم و در دست سماع است یعنی زود
 سماع است و اگر چه مانع است بدان و از سماع چنانکه حضرت شیخ محمد
 کرده در آن بختان که امر شیخ ابدال و در کتاب نور التصوف است
 قال بعض الشیخ الامامین اما المسموع ان سماع لیس من التصوف لانه
 و اما بعض النماذج بعض بعض النماذج اما المسموع ان سماع لیس من التصوف لانه
 انما لیس من تصنیف بالشیخ الحشیشی دون سهم و در قان شیخ الکبیر
 نجم الدین الکبیر و هم و در شیخ عاربن بایر و هم و در شیخ الی الخلیل
 و هم و در شیخ عاربن بایر و هم و در شیخ الی الخلیل
 الدین سهم و در شیخ محمد الدین السید و در شیخ و شیخ
 ای برادر که در حیرت حرام است باطلال اگر چه را در آن است
 است یا به بخت چنانچه در حق نور التصوف هم قوم است الشیخ المصنف

نرم داند آشفته عاقلانه زیر و دیگر به میفرماید و کلنا طیفه
 اکنون نظری و دیگر میفرماید و صف او از شنیده یکدستی خاصیت
 ثم ناطق و غیره و چون هم که الحواصیل به را فی چه صورت میکند و گویم
 به عشقم که در دکان مکانم دیدن نیست عفا عنکم که است نام ندید
 ز ابرو و غمزه رود و همان صید کرده ام مسکرم بر که تیر و کامم دید
 چون آفتاب در رخ پرده ظاهر از غایت ظهور عیانم بود است
 گویم به زبان و هر گوش شنوم مسکرم که درین طرفه که گوش را نامید
 به آواز غریبه ناله فقیر دیگر میفرماید به نا چشم باز کردم نور خستیدم
 تا گوش باز کردم آواز تو شنیدم دیگر فرموده اسماعیل طبریز میفرماید
 الحق نزدیک دیگر فرموده در راس آینه طوطی صفت ساخته اند که
 از آن گویست همچون ملکیم از دخت و آتش همه از آن آینه لاله را
 شنیده که اسماعیل است و مانند نشانی از تجلیست حضرت خواص حافظ و زود
 پیش بر کشتی ای که در میان داشت و اندران بر آن ناله می کرد

زادش گفتش در عین صفا و امان و فراموشی گفت که
 عشق در این کار داشت لمس می شنود بر زرد که او چون می
 بر سر زد و چه به دلان می رسد گفته با و از دو لایست گفته
 که او از سیم سماع است که عشق را بر و شور و در نور و تقویست
 و التو لایان اسماعیل از فی الفلک فی عین عیان الفلک فی صخره التو
 و الزمیر و اللات و کافوا یقرعون بها فی السموات و الطیر فی الارض
 الاحوال من السمر و الزمیر و المرفی و الصقعه بل اللی صا و اللاتیه علی قیاس
 که تبارک و تعالی میگوید که در کشف الحجب و نشانه است که سماع دارد حق است و زود
 بعد از نزل و ظهور است و هیچ حال طبع منتهی به قابل استحقاق نباشد
 از دود و آن منتهی ربانی بر طبع را اثر نباشد بحرف و قلم حجاب اوست
 سماع بهوشی شوند و او می ملک کنند و هیچیک نباشد الاطیع او از حد
 اعتدال میروند شود و این را بر ربانی طاعت است و هم در کشف الحجب است
 اندر دود چیز است بر مثال رعد از رعد و اندر مفعله و در پناه از

آنگاه از برین و درون کسیر بر مقدار غلّه آن بیمار آواز آن شنیدند
آگاه او را از آنجا بیرون آرند و چون خواستند کسی را بکشند زانجا
بیشتر آگاه دارند تا ملاک شود و تحقیق احوال کنونیست اما مرا
کسب است بشده و اما اطباء و دیگران پیوسته آن شنیده و اندر ایشان
ایجاب از آنجا که از آنجا موافق است اندر طبایع ایشان و مخالف طبایع
این مبتدیان است که کلامی که در محراب این فقیر میگوید که بر حیرت است
و مستحق است از ترس از نفس هم صدق و حق است قل تو مسلم ملک الموت
هم حق اصل از این پس و در این محراب هم حق است از صدیقین و پیوسته از
خارج و نافع حق است و هم نسبت به این است اهل این را چون محاسب
هم از حق دارند و هم القصر و المطلوبه لطالبین این قدر کافی است
صفحات و طالبان حق را از فریقین صوفیه و نقیه و که در الحقیقه صوفیه
و نقیه ایشان اند و اما مستحقان یعنی کجوان که راه درست را که اهل
و اعتدال است گذاشته و در زور خود را در نقیه و صوفیه لغت میکنند
و از غلّه

[illegible]

دلائل کفر سے جاننا کہ یہ ام اور ادا کریم
فرار کوشش نہ کر اور تبت اور شیریں

[illegible]

ذکر است مبارز اربع حقیقت سالك مسلك طریقه بنوع معرفت مدغمه
حضرت سلطان الاولیاء خواص و احکام خواص حافظ نور محمد مبارک
رضی اللہ تعالیٰ عنہ صفا و از نوبه کمال خلفاء و ارشدین فی الهدایه و دلالت الاول
مهم الشیخ الحاج المکرم ذوالکرامات العلیه و المقامات البهتیه و کمال التشیع
الشیخ

والنار في السموم

العالم العالم قاض حوائج ان لكن قبله المسترشد يتوصو
الشيخ الفقيه مير محمد عاقل رضوانه الله عليه

الثالث شيخنا شيخ العالمين
جمال الحق والدين مير محمد الرابع شيخ الزاهد راس المشركين سلطان
الدين كرس خواجه محمد سلمان رضي الله عنه وكرم وجهه الدار القم الدار الفاضلة
الكتاب العالم العالم من اصحاب القضاة في حقه ووجهه الدار القم الدار الفاضلة

استغنى عن ذكرهم لعقد الاختصار

ذكر الشيخ مظهر العجايب الزايد عزيزه من شيخ المعلمين سراج
الهند حضرت مولانا المولود مير محمد الدين محمد رضي الله عنه واجلنا كثر
لكل الناس في تلك البلاد هو شيخنا شيخ الكل خواجه حافظ نور محمد شيخ
بقبله عالم والوثاب في الكرامات العلية والعامات البهية غيات الدين
رضوانه الله عليه

ذكر الشيخ العارف العالم الكامل